

## نگاهی به تقابل معنایی

دکتر کورش صفوی



به هنگام بحث دربارهٔ تقابل\* که مبحث ویژه‌ای از معنی‌شناسی ساختگرا را به خود اختصاص می‌دهد، نخست باید تعریفی هرچند اجمالی از معنی را بدان گونه که در میان معنی‌شناسان مطرح است، به دست دهیم.

اولمن معنی را رابطه‌ای دو جانبه می‌داند که میان تصویر ذهنی و واژه وجود دارد (سک ۹)؛ بدین ترتیب می‌توان گفت که معنی، پیوندی است میان واژه و تصویر ذهنی آن و از آنجا که واژه می‌تواند برانگیزندهٔ تصویر ذهنی باشد و تصویر ذهنی نیز برانگیزندهٔ واژه تلقی شود، چنین پیوندی دو جانبه خواهد بود. اما رابطهٔ میان واژگان زبان و تصویرهای ذهنی، همواره یک به یک نیست و در تمامی زبانها، روابط پیچیده تری مطرح است که از جمله می‌توان واژه‌هایی را نام برد که معنی آنها در تناقض با یکدیگرند. دراین مختصر، سعی بر آن است تا این نکته با موشکافی بیشتری مورد بررسی قرار گیرد.

از آغاز پیدایش معنی‌شناسی ساختگرا و تحت تأثیر دیدگاه فردینان

---

\* Opposition

دوسوسور، بویژه طرح مسأله روابط جانیشینی و همنیشینی (← ک ۸ ص ۱۷۰)، روابط تقابل جانیشینی\* همواره مورد توجه بوده است.

اصطلاح تقابل معنایی به صورتی ساده، به هنگام بحث درباره معانی متقابل یا در اصطلاح سنتی، متضاد، به کار می‌رود. در این بررسی عمداً از اصطلاح «تقابل» به جای «تضاد» استفاده شده است؛ زیرا همانطور که خواهیم دید، تقابل معنایی را شامل خواهد بود.

در اکثر لغتنامه‌های فارسی و خارجی، انواع گوناگون تقابلهای معنایی از قبیل «بالا/پائین»، «خرید/فروش»، «زیر/رو»، «خام/پخته»، «چپ/راست» و جز آن، با برچسب «واژگان متضاد»\* مشخص شده‌اند و این بدان خاطر است که ارزش معنایی یکی از این جفت واژه‌ها در نقطه مقابل ارزش معنایی دیگری قرار گرفته است و به اصطلاح معنی‌شناسی، از نوعی «رابطه دو ارزشی»\* برخوردارند.

اما تقابل معنایی انواع گوناگونی را شامل است که می‌بایست از یکدیگر بازشناخته شده و تحت عناوینی مختلف طبقه‌بندی شوند.

نخست می‌توان صورتهایی چون «سرد/گرم»، «پیر/جوان»، «بزرگ/کوچک» را مطرح ساخت. این جفتها که تماماً در میان صفتها قرار می‌گیرند، از نظر کیفیت قابل درجه‌بندی‌اند. ساین بر این اعتقاد است که این دسته از واژه‌ها می‌بایست در ارتباط با امکان درجه‌بندی‌شان مورد بررسی قرار گیرند (← ک ۷). این دسته از متقابلهای متضمن مقایسه‌اند؛ زیرا گفتن اینکه «x جوانتر از y است.» با «x بزرگتر از y است» بدین معنی است که آنها را بر حسب مقیاسی مدرج مورد مقایسه قرار داده‌ایم. جفتهایی از این دست، تنها زمانی قابل درک خواهند بود که در جمله‌ای نظیر «این یکی جوانتر، بزرگتر یا گرمتر از آن یکی است» به کار برده شوند. این گونه جفتهها، تحت شرایط

\* Paradigmatic Opposition

\* Antonyms

\* Dichotomic Relation

گوناگون و بسته به موضوع مورد بحث نیز قابل درجه بندی اند. برای مثال می توان جفت «خلوت / شلوغ» را در نظر گرفت. اگر جمله «خیلی شلوغ بود» در ارتباط با یک مهمانی مطرح شود، می تواند بدین معنی باشد که فرضاً پنجاه یا حداکثر دویست نفر در آن مهمانی شرکت داشته اند؛ ولی همین جمله به هنگام صحبت از یک مسابقه فوتبال، می تواند تعداد تماشاچیان را حتی تا صدهزار نفر نیز در برگیرد. جفت «پهن / باریک» نیز در همین طبقه قرار خواهد گرفت. اگر یک بند ساعت سه سانت باشد، آن را پهن می دانیم؛ ولی برای آنکه جاده ای پهن باشد، باید عرض آن، دست کم چندین متر باشد. این دسته از متقابلها را می توان در چهارچوب «تقابل مدرج» \* مطرح ساخت.

در مقابل دسته نخست، یعنی متقابلهای مدرج، می توان جفتهای دیگری را عنوان کرد. برای نمونه جفت «خاموش / روشن» را در نظر می گیریم که نفی یکی متضمن اثبات دیگری است. برای توضیح این نکته، جملاتی را به عنوان نمونه می آوریم. «چراغ خاموش است» اشاره بر آن دارد که «چراغ روشن نیست» و «چراغ روشن است» به معنی «چراغ خاموش نیست». همین نکته را می توان در ارتباط با متقابلهای مدرج نیز به دست داد و به مقایسه نشست. «گرم است» اشاره بر آن دارد که «سرد نیست»، ولی «گرم نیست» متضمن «سرد است» نخواهد بود. در جمله «آب گرم نیست»، آب می تواند ولرم باشد و هیچ الزامی وجود ندارد که آب حتماً سرد باشد. «ولرم» نشانگر آن است که تقابل میان «سرد / گرم» مدرج است و جایی در میان این درجه بندی به «ولرم» اختصاص دارد.

این نکته حائز اهمیت است که همیشه تنها یکی از دو متقابل مدرج،

\* Gradable Opposition

«نشاندار»\* و دیگری «بی‌نشان»† است؛ یعنی تنها یکی از آنها برای پرسش یا صحبت دربارهٔ کل معنی مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای مثال، جملاتی نظیر «پهنایش چقدر است؟» یا «بلندیش چند متر است؟»، «پهنایش چهارسانت است» یا «بلندیش دو متر است» به کار می‌رود، ولی «باریکیش چقدر است؟» یا «کوتاهیش چند متر است؟» مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، حتی اگر شیئی مورد نظر واقعاً باریک یا کوتاه باشد.

دستهٔ دیگری از متقابلها را می‌توان در چهارچوب «تقابل مکمل»\* مطرح ساخت و جفت‌هایی چون «مذکر/ مؤنث»، «متأهل/ مجرد»، «زنده/ مرده»، و جز آن را متقابلهای مکمل دانست؛ به این ترتیب که هریک از این واژه‌ها، مکمل معنایی دیگری است. در مورد این دسته از متقابلها، نفی یکی اثبات دیگری است. اگر فردی متأهل نباشد، پس حتماً مجرد است و جز آن. این نکته در مورد متقابلهای مدرج صادق نیست، زیرا برای مثال اگر شیئی خاصی پهن نباشد، هیچ دلیل ندارد که حتماً باریک باشد؛ بلکه ممکن است نه پهن باشد و نه باریک.

به اعتقاد ساپیر، این دسته از متقابلها را می‌توان «معکوس متقارن»‡ بیان کرد؛ بدین معنی که از صورتهای «کمتر» و «بیشتر» در ارتباط با آنان استفاده کرد (ص ۷). برای نمونه کسی نمی‌تواند «بیشتر متأهل باشد تا مجرد!» یا «بیشتر مرده باشد تا زنده!».

گونه دیگری از انواع متقابلها را می‌توان میان واژه‌هایی یافت که رابطه دوسویه با یکدیگر دارند. برای نمونه می‌توان «خرید/ فروش»، «زن/ شوهر»، «بزرگتر/ کوچکتر» و جز آن را به دست داد. بدین ترتیب که اگر A چیزی را به B می‌فروشد، پس حتماً B آن را از A می‌خرد، و اگر A زن B است پس حتماً

\* Marked

† Unmarked

‡ Complementary oppositon

§ Symmetrically reversible

B نیز شوهر A است. لاینز در این مورد از اصطلاح «وارونگی»\* استفاده می‌کند، (← ک ۳ ص ۲۷۸)؛ ولی ما به تبعیت از پالمر، اصطلاح «تقابل دوسویه» † را به کار می‌بریم (← ک ۶). افعالی نیز وجود دارند که در این دسته از تقابلهای قرار می‌گیرند. در اینجا می‌توان جفتهای «خریدن/فروختن»، «قرض دادن/قرض کردن»، «اجاره دادن/اجاره کردن» را به عنوان نمونه آورد. صورتهای فعلی معلوم و مجهول نیز نمایانگر نوعی تقابل دوسویه‌اند، زیرا اگر A، B را بکشد، پس B توسط A کشته شده است و اگر A ، B را بشکند، B توسط A شکسته شده است.

لاینز در طرح متقابلهای دوسویه از ابزارهای منطقیون استفاده می‌کند (← ک ۳ ص ۲۷۹)؛ بدین شکل که اگر a و b در ارتباط با R قرار گیرند و R متقابل دوسویه R به شمار رود، قاعده  $R(a,b)=R(b,a)$  همواره در تقابل دوسویه برقرار خواهد بود. این نکته در ارتباط با جملاتی که a در آنها فاعل و b مفعول باشد، بخوبی مشخص است. بارهیلل با طرح جملاتی نظیر «X ، Y را به Z فروخت» و «Z ، Y را از X خرید»، قاعده  $R(X,Y,Z)=R(Z,Y,X)$  را به دست می‌دهد (← ک ۳ ص ۲۸۰). چنین مواردی تنها به هنگام بحث پیرامون متقابلهای دوسویه مطرح است.

تا اینجا به سه دسته از تقابلهای معنی مدرج، مکمل و دوسویه پرداخته‌ایم. به اعتقاد لاینز، تنها تقابلهای مدرج را می‌توان با برچسب «تضاد» مشخص ساخت و سایر دسته‌های متقابل از ویژگیهایی برخوردارند که کاربرد اصطلاح تضاد برای آنان مناسب نمی‌نمایند. (← ک ۳ ص ۳۸۱).

گروه دیگری از جفتهای متقابل را می‌توان در چهارچوب «تقابل جهتی» ‡ مطرح ساخت. نمونه کلاسیک تقابل جهتی، «رفتن/آمدن» است، که نخستین بار توسط فیلمور مطرح شد (← ک ۶ ص ۱۸۳)؛ «آمدن» نسبت به «رفتن»، مستلزم

\* Converseness

† Relational Opposition

‡ Directional Oppsition

حرکت به سوی گوینده یا شنونده است.

در این دسته از تقابلهای می‌توان جفتهای دیگری نظیر «آوردن/بردن» یا «ارسال داشتن/دریافت داشتن» را نمونه آورد.

انواع متقابلهای دیگری که در اینجا می‌توان مطرح ساخت «تفاضل خطی»\* و «تفاضل متقاطع»‡ است که به صورتی ظریف از یکدیگر قابل تمایزند. با توجه به تقابل موجود میان رشته واژه‌های «شمال»، «جنوب»، «شرق»، «غرب» می‌توان دو گونه تقابل فوق‌الذکر را از یکدیگر باز شناخت. هریک از این چهار واژه می‌تواند در نوعی تقابل با دو واژه دیگر باشد و با واژه چهارم در تقابلی دیگر. «شمال» در تقابل خطی با «شرق» و «غرب» است و در تقابل متقاطع با «جنوب». برای هر فارسی‌زبان مشخص است که «شمال» در تقابل با «جنوب» بوده و «شرق» در تقابل با «غرب» است. این در شرایطی است که چهار واژه فوق در دسته‌های دوتایی «شمال/جنوب» و «شرق/غرب» مطرح باشند و در چنین حالتی، جفت واژه‌های مذکور در تقابل مکمل با یکدیگر قرار خواهند گرفت؛ ولی نکته اساسی این است که ما در اینجا با رشته‌ای از واژه‌هایی روبرو هستیم که به یک دسته یا گروه واحد تعلق دارند و اثبات یکی، نفی سه‌تای دیگر است. لاینز در این ارتباط جفتهای «بالا/پائین»، «عقب/جلو» و «چپ/راست» را در یک محیط سه بعدی، متقابل متقاطع یکدیگر می‌داند.

تقابل متقاطع، تنها به موقعیت فیزیکی اشیاء در مکان محدود نمی‌شود. برای بررسی این نکته، می‌توان از رابطه‌رنگها با یکدیگر نمونه آورد. جفت «سفید/سیاه» در یک محدوده دو قطبی می‌توانند در تقابل مکمل با یکدیگر باشند. ولی اصولاً جمله «A سیاه نیست» متضمن آن نیست که A حتماً سفید است. A می‌تواند هر رنگ دیگری جز سیاه باشد و این بدان خاطر است که رنگها محدوده‌ای را تشکیل می‌دهند که نفی یکی می‌تواند امکان وجود تمامی اعضای دیگر باشد.

\* Orthogonal Opposition

‡ Antipodal Opposition

بدین ترتیب می‌توان به صورتی اجمالی گفت که تقابلهای خطی و متقاطع، تنها زمانی مطرحند که ما با مجموعه‌ای از واژه‌ها و نه فقط یک جفت واژه روبرو هستیم. این واژه‌ها می‌توانند دو به دو در تقابل متقاطع با یکدیگر باشند؛ ولی هر یک از آنها در تقابل خطی با دیگر اعضای گروه است. در گروه واژه‌های «پسرعمو»، «پسرعمه»، «دخترعمو»، «دخترعمه»، «پسرخاله»، «پسر دائی»، «دخترخاله»، «دختردائی»، «جفتهای «پسرعمو/دخترعمو»، «پسرعمه/دخترعمه»، «پسرخاله/دخترخاله» و «پسر دائی/دختردائی» در تقابل متقاطع با یکدیگرند؛ ولی هر یک از واژه‌های موجود در یکی از این دو گروه چهار عضوی در تقابل خطی با دو عضو دیگر است.

طرح واژه‌هایی که در یک حوزه معنایی به کار می‌روند، همواره بدان شکل نیست که بتوان از میان آنها جفتهای متقابلی را به دست داد. برای نمونه نمی‌توان گفت که در گروه «شنبه»، «یکشنبه»... «جمعه» یا «فروردین»، «اردیبهشت»، ... «اسفند» کدامیک از اعضای گروه در تقابل با یکدیگرند. در میان گلها نیز چگونه می‌توان گفت که «یاس» در تقابل با کدام گل است؟

در تمامی این نمونه‌ها، به واژه‌هایی برمی‌خوریم که یک حوزه معنایی خاص را به گونه‌ای متفاوت میان خود تقسیم کرده‌اند؛ هیچیک در تقابل با دیگری نیست ولی به‌رحال به لحاظ معنایی، متناقض یکدیگر به شمار می‌روند. ما نمی‌توانیم حیوانی را در آن واحد هم شیر و هم فیل بدانیم یا گلی را هم سوسن و هم یاس بنامیم و در اینجا است که مسأله «تباین»<sup>\*</sup> مطرح می‌گردد.

بحث خود را با شرح کوتاهی از «حوزه معنایی»<sup>\*</sup> دنبال می‌کنیم. این نظریه به‌طور عمده از آنچه که سوسور تحت عنوان ارزش<sup>\*</sup> مطرح می‌سازد (ک ۸ ص ۱۵۳) نشأت می‌گیرد. به اعتقاد سوسور، یک مهره شطرنج نه به خاطر کیفیت ذاتی، بلکه به خاطر عملکردش در ارتباط با مهره‌های دیگر، ارزش یک مهره را داراست. وی معتقد است، که ارزش یک واژه از ارتباطش با مجموعه

\* Contrast

\* Semantic Field

\*\* value

واژگان یک زبان معلوم می‌شود. برای نمونه، صورت جمع در فارسی و عربی از ارزشهای متفاوتی برخوردارند؛ زیرا در عربی مسأله مفرد، تثنیه و جمع مطرح است؛ در حالی که در فارسی تنها از دو صورت مفرد و جمع استفاده می‌شود. سوسور به این مسأله نیز اشاره دارد که اگر یکی از واژه‌های هم معنی از قبیل «وحشت»، «هراس»، «باک»، «بیم» و «ترس» از بین برود. محتوای معنایی آن به چهار واژه دیگر منتقل خواهد شد. به عبارت دیگر، حوزه معنایی «ترسیدن» در فارسی میان پنج واژه یا عملاً بیشتر تقسیم شده است که در صورت حذف یکی از آنها، میان مابقی تقسیم خواهد شد.

حال با بحث درباره آنچه تحت عنوان تباین مطرح ساختیم، می‌توان گفت که مثلاً واژه‌هایی که دلالت بر روزهای هفته دارند، یک حوزه معنایی خاص را میان خود تقسیم کرده‌اند و به لحاظ معنایی، در تباین با یکدیگرند، حتی اگر در جهان خارج، مرزبندی دقیقی برای تقابل میان آنها وجود نداشته باشد.

پالمر معتقد است که خط مرز کاملاً مشخصی میان دو واژه «قرمز» و «نارنجی» وجود ندارد (ص ۶ ص ۸۱)، و نتیجه آزمایشهای فیزیکی نیز که در چهارچوب اختلاف طول موج دو نور قرمز و نارنجی به دست می‌آید، نمی‌تواند برای زبان عادی مردم معتبر باشد. با این وجود، هیچگاه نمی‌توان پذیرفت که شیئی خاصی در آن واحد هم قرمز باشد و هم نارنجی؛ بنابراین دو واژه «قرمز» و «نارنجی» در تباین با یکدیگر قرار خواهند گرفت.

این امکان البته وجود دارد که برخی از حوزه‌های معنایی به شیوه‌ای صرفاً علمی و پیچیده مورد تحقیق قرار گیرند؛ ولی این نکته نمی‌تواند بازتابی در زبان داشته باشد. ما در زبان، صفتی نداریم که بتواند جای خالی موجود در جمله‌ای چون «قرمز،... تر از نارنجی است» را پر کند.

لرر بر این اعتقاد است که گروههای متباین چند عضوی می‌توانند به صورت



ردیفی \* یا مدور \* تنظیم شده باشند. منظور از تنظیم ردیفی آن است که در دو سوی یک گروه واژه‌های متباین، دو عضو با نهایت تناقض معنایی قرار گیرند و اعضای دیگر به ترتیب در میان این دو عضو واقع شوند. اما در تنظیم مدور، هر عضو در فاصله میان دو عضو دیگر قرار می‌گیرد (—ک ۲ ص ۲۹). به هنگام بحث پیرامون تنظیم ردیفی می‌بایست میان میزان \* و مرتبه † تمایز قایل شد و این تمایز در ارتباط مستقیم با مدرج بودن تنظیم است. برای نمونه می‌توان گروه واژه‌های متباین «عالی»، «بسیارخوب»، «خوب»، «بد»، «بسیار بد»، «افتضاح» را در نظر گرفت، که به صورت ردیفی تنظیم شده و در یک میزان قرار دارند. به اعتقاد لرر، اعضای با نهایت تناقض معنایی در چنین گروهی در «تقابل همسنگ» †† با یکدیگرند (—ک ۲ ص ۲۸).

به اعتقاد لیچ، نمونه بارز گروه‌های مدور را می‌توان «بهار»، «تابستان»، «پائیز»، «زمستان» یا «فروردین»، «اردیبهشت»، ... «بهمن»، «اسفند» دانست (—ک ۱ ص ۱۱۶). در این گروه‌ها میان عضو نخست و عضو پایانی، تناقض معنایی مشاهده نمی‌شود و هر عضو در فاصله میان دو عضو دیگر قرار گرفته است.

برای تشخیص تمایز میان تنظیم ردیفی و مدور می‌توان به دو شیوه گوناگون، از رنگها نمونه آورد. گروه «سیاه»، «خاکستری»، «سفید» در یک میزان منظم شده‌اند، ولی «بنفش»، «نیلی»، «آبی»، «سبز»، «زرد»، «نارنجی»، «قرمز» در تنظیم مدور قرار گرفته‌اند.

شاید در دید نخست چنین به نظر رسد که میان تقابل همسنگ و تقابل مدرج نمی‌توان تمایزی قایل شد؛ لیک این تمایز به صورتی بسیار ظریف در ارتباط با

\* Serially

\* Cyclically

\* Scale

\* Rank

\* Scalar Opposition

نشاندار یا بی‌نشان بودن اعضاء قرار دارد. جفت متقابل «گرم/سرد»، اگر چه می‌تواند در گروه واژه‌های متباین «گرم»، «نیم‌گرم»، «ولرم»، «نیم‌سرد»، «سرد» قرار گیرد و در یک میزان منظم شود، به دلیل نشاندار بودن «گرم» از نمونه‌های تقابل همسنگ متمایز می‌گردد.

دسته دیگری از واژه‌ها می‌توانند به کمک تکواژهای منفی ساز، در تقابل با یکدیگر قرار گیرند. برای نمونه «آگاه/ناآگاه»، «باشرف/بی‌شرف»، «اصولی/غیراصولی»؛ این دسته از تقابلها را می‌توان تحت عنوان «تقابل واژگانی»<sup>\*</sup> مطرح ساخت.

لاینز بر این اعتقاد است که در زبان هیچگونه الزام منطقی در وجود این دسته از تقابلها موجود نیست و تقابل واژگانی، ویژه برخی از زبانهاست (ک ۳ ص ۲۷۶). لیک به هر حال باید اذعان داشت که مسأله تقابلهای واژگانی در بسیاری از زبانها مطرح است و نمی‌توان از آن چشم پوشید.

آگدن بر این اعتقاد است که منفی ساختن فعل بر به کار بردن صفت منفی ارجح است و پیشنهاد می‌کند که دست کم در انگلیسی به جای آنکه فعل مثبت با صفت منفی به کار رود، از فعل منفی با صفت مثبت استفاده شود (ک؛ ص ۱۳۱).

آنچه که آگدن مطرح می‌سازد و لاینز نیز بر آن صحه می‌گذارد (ک ۳ ص ۲۷۷) به صورت ضمنی بدین معنی است که کاربرد فعل مثبت و صفت منفی، هم معنی کاربرد فعل منفی و صفت مثبت است. اما چنین مسأله‌ای نمی‌تواند قابل قبول باشد؛ زیرا جملاتی از این دست از نظر بار عاطفی با یکدیگر تفاوت خواهند داشت. در دو جمله «او آدم باشعوری نیست.» و «او آدم بیشعوری است.» هم معنی یکدیگر نیستند و این نکته در مورد سایر متقابلهای واژگانی نیز صادق است. تا اینجا به بحث پیرامون انواع تقابلها پرداختیم و در پایان می‌بایست به نوع

\* Lexical opposition

دیگری از تقابل یعنی «تقابل ضمنی» \* اشاره ای داشته باشیم. متأسفانه در اکثر بررسیهای معنی شناسی، درباره تقابل ضمنی، سخنی به میان نیامده است و این بیشتر بدان خاطر است که هنوز چهارچوب صریحی برای تشخیص معنی ضمنی وجود ندارد. آژگود از جمله معنی شناسانی است که به مسأله معنی ضمنی پرداخته است (ک ۵)، لیک به اعتقاد پالمردر بررسیهای وی نمی توان تمایزی دقیق میان معنی ضمنی و بار عاطفی معانی قایل شد (ک ۶ ص ۶۴). به هر حال باید اذعان داشت که متقابلهایی چون «راه/چاه»، «دوغ/دوشاب» و «فیل/فنجان» در هیچیک از انواع تقابلهای تاکنون ذکر شده، قرار نمی گیرند. در تمامی این دسته از نمونه ها، هریک از واژه های متقابل در ارتباط با تصویری ذهنی قرار می گیرد و تناقض میان این دو واژه در ارتباط با آن تصویر ذهنی که مشخصه ای ضمنی است، موجب تقابل میان این دو واژه مذکور می گردد. برای نمونه در جفت متقابل «فیل/فنجان» هریک از این دو واژه در ارتباط با مشخصه ضمنی «بزرگی» قرار گرفته و «بزرگی/فیل» و «بزرگی/فنجان» موجب تقابل ضمنی میان این جفت واژه می گردد. در این مورد می توان جفت متقابل «مرد/نامرد» را نیز مطرح ساخت که در دید نخست شاید در میان متقابلهای واژگانی طبقه بندی شود؛ لیک باید اذعان داشت که این دو در تقابل ضمنی با یکدیگرند؛ زیرا در اینجا معنی صریح «مرد» که در تقابل مکمل با «زن» است، منظور نیست، بلکه نوعی معنی ضمنی از آن یعنی «جوانمردی» متصور است و همین معنی ضمنی، میان «مرد/نامرد» تقابل ضمنی برقرار می سازد.

به هر حال بحث درباره انواع تقابلهای واژه و شیوه طبقه بندی آنها، همواره مورد اختلاف نظر میان معنی شناسان بوده است و این مختصر نیز نمی تواند استثناء باشد.

### کتابنامه

1 - Leech ; G.N. Semantics. Harmondsworth: Penguin. 1974

\* Connotational opposition

2 - Lehrer; A. Semantic Fields and Lexical Structure. North Holland & N.Y. American Elsevier. 1974.

3 - Lyons; J. Semantics. Vol I. Cambridge: Camb. Univ. Press. 1978

4 - Ogden; C.K. Opposition. London. 1932

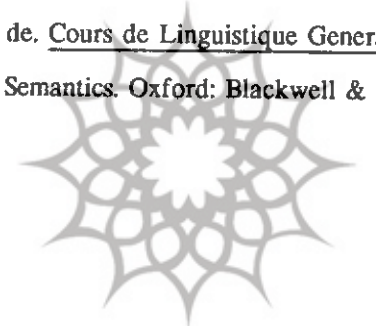
5 - Osgood; C.E. et.al. The Measurement of Meaning. Ill. univ. of Illinois press 1957

6 - Palmer; F.R. Semantics. A New Outline. Cambridge: Camb. Univ. Press 1976

7 - Sapir; E. Language. N.Y. Harcourt, Brace & World. 1921

8 - Saussure; F. de. Cours de Linguistique Generale. Paris: Payot. 1916

9 - Ullmann; S. Semantics. Oxford: Blackwell & N.Y. 1962



شعبه‌شناسی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی